

شاهکار ادبیات معاصر؟

در اطراف مسابقه آرمان جوابهای مختلف و زیادے اغلب بدون امضا یا با امضای مستعار رسیده که باید گفت کمتر عالمانه مطالعه و قضاوت نموده اند . اگر این موضوع بمسابقه گذارده و از خوانندگان محترم سؤال شده است برای این نبوده که با جوابهایی که میرسد صفحات تک ، کوچک و گرانبهای آرمان را پر کنیم ، بلکه می خواستیم بیشتر این موضوع دقیقانه مطالعه شده و مخصوصاً کسانی که بچریان ادبیات ایران آشنا هستند وارد و نظریاتشان را برای استفاده عموم بنویسند .

چون انتشار همه جواب ها بی فایده است برای اینکه نمونه اے از عقاید و افکار شرکت کنندگان را بدست داده باشیم یکی از بهترین آنها را که بقلم آقای « کدیور » نگاشته شده ذیلاً از نظر خوانندگان محترم میگذرانیم . عقیده خود را با تمام جواب ها و جوابهای دیگری که برسد در آینده بشکل يك رساله اے انتشار خواهیم داد .

در غالب این جوابها مخصوصاً عقیده دارند که « ماشاھکار نداریم ! » و زیر آن رانیز برخی خط کشیده اند . ولی نسبت بکتب و اشعار خوبی که از مشروطه به بعد تصنیف شده و در دست است تقریباً خلاصه مجموعه عقاید و آراء بقرار ذیل است :

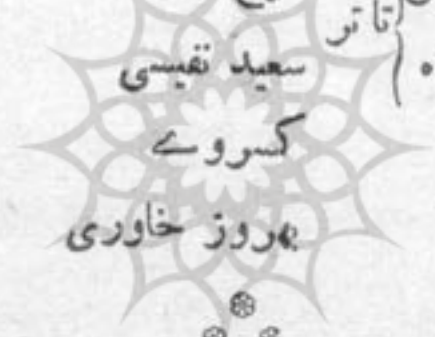
اسم کتاب : مصنف : نثر :

نظم - :

- ۱ - قصاید
- ۲ - پہلوئے نامہ
- ۳ - عارفنامہ
- ۴ - زہرہ و منوجہر
- ۴ - ملك الشعراء بہار
- ۲ - نو بخت
- ۲ - جلال الممالک
- ۱ - »

نثر - :

- ۵ - یکی بود یکی نبود
- ۶ - ایام محبس
- ۷ - شاه ایران و ملکہ ارمن
- ۸ - آخرین یادگار نادرشاه
- ۹ - شہر یاران گمنام
- ۱۰ - روش پرورش
- ۳ - جمال زادہ
- ۲ - دشتی
- ۴ - ذبیح ہروز
- ۱ - سعید تقیسی
- ۲ - کسروے
- ۲ - ہروز خاوری



پڑھشکادہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

بقلم : کادیور

شاہکار ادبیات معاصر کلام است ؟

قبل از ورود در اصل مطلب باید دانست موضوعی را کہ
برائے مسابقہ انتخاب فرمودہ اید از مسائل بسیار غامض و حساس
است کہ شرکت کنندہ مجبور است برائے اینکہ مورد خشم
و گلہ دوستان خود واقع نشود از جنابعالی خواہش کند اولاً
امضائے مستور بندہ را قبول فرمودہ و پس از قبول این خواہش
بہ طبع عقیدہ شخصی او مبادرت ورزید . می نویسم عقیدہ شخصی
زیرا چنانچہ البتہ میدانید در مسائل ادبی تنہا معیار و مشخص

خوبی و بدی ذوق و عقیده شخصی است . ممکن است آنچه به عقیده این جانب نسبتاً مطبوع و خوب است در نظر دیگری بد و نامطبوع جلوه کند، بنا بر این نویسنده این سطور ناگزیر به ذکر عقیده خود می پردازد و بس

اساماً تا حب و بغض و علاقه و کینه در نهاد بشر موجود است قضاوت معاصرین در باره یکدیگر از روی بیطرفی مشکل و احياناً ممتنع است - این موضوع و این کشمکش حب و بغض بین معاصرین اختصاص بدوره حیات ما ندارد و شاید از تکوین عالم تا بحال باشدت و ضعف در ابناء بشر و در نهاد این موجود جاه طلب وجود داشته است .

می گوید :

چو صاحب سخن زنده باشد سخن بنزد همه رایگان بود
 یکی را بود طعنه بر شعر او یکی را سخن بر عمانی بود
 چو صاحب سخن مرد و آنکه سخن بنزد همه لعل کانی بود
 خوشا حالت خوب صاحب سخن که در گشایش از زندگانی بود
 باین جهت مناسب است که معزولان نقادان سخن وقتی در گفتار نویسندگان و شعرا قضاوت میکنند که دیگر حب و بغض از میان بر خاسته باشد و عادات و رفتار خصوصی و ملاحظات مربوط بزندگان مادی و شخصی چندان در طرز قضاوت تأثیر و تماس منافع اجتماعی و مادی دیگر وجود نداشته باشد.

پس از ذکر این مطالب کلی که بطور مقدمه معروض افتاد لزوماً بذکر این نکته می پردازد که در حین نگارش این مقاله نویسنده سعی است با قلبی پاک و فارغ از حب و بغض

عقیده خود را بدو نسبت بادیات معاصر نوشته و بعداً اگر شاهکاری بعقیده او موجود بود بنویسد.

ادیات ما از ابتدای آشنائی ادباء ما بادیات مغرب زمین تدریجاً دوچار تغییرات زیادے شده است، این تغییرات بسابقه بعضی از اهل اطلاع باعث انحطاط ادبی شده و بعقیده بعضی دیگر ایات ما را از آن استعارات و تسقیهات دور منزله ساخته و بیشتر به بیان عراطف رقیق و احساسات قلبی نزدیک ساخته است، اگر با نظر انصاف در این تحولات و تغییرات بنگریم اذعان می کنیم که گرچه ادبیات ما نسبت بادیات مائه هفتم و هشتم هجرے تنزل نموده ولی بطور کلی از ادبیات دوره صفویه بهتر و بامایه تر و فصیح تر و با معنی تر شده و معانی بهترے را بالغات صحیح تر و فصیح نری آرایش میدهند.

در اواسط دوره سلطنت قاجاریه یعنی محمد شاه و ناصرالدین شاه شعرائی فحل بوجود آمده اند که دوباره بادیات از دست رفته ای که موروث دووہ صفویه بود رونق بخشید، فتحعلیخان صبا، محمود خان ملک الشعراء، شهبانی و سروش باحیاء ادبیات ما کمک کردند و چکامه های بلند آنها مؤید مدعای فوق است.

ادیات امروزے ما با وجود ایراداتی که هر روز از گوشه و کنار می کنند بطور کلی بعقیده نویسنده اگر ترقی و پیشرفتی نکرده تنزلی هم نصیبش نشده است. اگر برخی از شعراء و نویسندگان که از مدارس جدید خارج شده اند می بینیم در جزئیات ترکیبات ادبی مرتکب خطیاتی می شوند و عباراتی

می نویسند که در زبان فارسی سابقاً وجود نداشته است چنانچه مذکور افتاد دلیل تدنی و تنزل ادبیات ما بطور کلی نیست زیرا خوشبختانه این اشتباهات باندازه جزئی و نا چیز و در عین حال زننده است که بزودے مرتکبین آن سهو ها بآنها بر خورده و برفع آنها خواهند پرداخت .

اگر اجازه فرمائید بذكر بعضی از آن اشتباهات می پردازم: یکی از جریده نگاران غالباً در قسمتهای ادبی نگارشانش می نویسد: مژگان ها یا فروغ سرد - بدون التفات باین نکته که مژگان جمع مژه است و هاء مکرر از لحاظ صرف و نحو مورد ندارد یا فروغ سرد ترکیبی است فاقد معنی . دیگری بنوشتن این عبارت مبادرت ورزیده است:

« یا دستی ستمگر تا بهنگام او را شکفتانیده و باشقاوت برای پرپریدنش الخ »

غافل از اینکه فعل متعدی باین طرز بامصدر شکفتن و یا پرپر کردن در زبان ما از طرف اساتید سخن استعمال نشده است

این نوع اشتباهات اقل طرف بعضی از شعراء مهم معاصر ما نیز روی داده است و مثلاً « احوال ها » را نیز بطور جائز استعمال خواسته اند بکنند و چون گوینده معاصر ما بوده است و طرفداران پیشمارے داشته و دارد بر این خطای و اکثر خطیبات ایشان بانظر اغماض می نگرند و راضی نمی شوند که بهیچ یك از سهوهای ایشان اعتراف نمایند .

در هر حال چنانچه معروض افتاد این لغزشهای مختصر همواره روی می دهد ولی دلیل و حجتی برای اثبات تنزل

ادبیات ما نیست و اشعار و گفته هائی نیز یافت می شود که از حیث لفظ و معنی شایسته تمجید و تعظیم میباشد. مثلاً :-

اقوام روزگار باخلاق زنده اند * قومی که گشت فاقد اخلاق، مردنی است
در هر حال غرض این بود که ادبیات دوره معاصر با وجود

لغزشهای مختصر ادباء بطور کلی بعقیده نگارنده خوب است ولی
با اقرار باین مدعا اعتراف می کنیم نوشته وجود ندارد که بتوان

آنها « شاهکار » بمعنی اخص لغت معرفی نمود . اگر بخواهیم
بطور نسبی بسنجیم و شاهکارهای بزحمت انتخاب کنیم عقیده این

جانب بر این است که در دوره معاصر از لحاظ هزل مخلوط
به جد عارفنامه ایرج، از لحاظ رومان نویسی ادبی « ایام محبس »

دشتی و از لحاظ قصیده سرائی قصاید آقای بهار شاهکار ادبیات معاصرند

غزل

خاطر از هر دو جهان فارغ و دل خوش دارم

که بکف جام می از دلبر مهوش دارم

همه شب تا بسحر قصه جانسوز فراق

با دل خسته غمگین بلا کش دارم

تا سر زلف دلاویز فکندی تا بر دوش الهانی

دل سر گشته پریشان و مشوش دارم

گر ترا چهره منقش ز خط و خال بود

من ز خونابه دل چهره منقش دارم

از زرو سیم اگردست من امروز تهی است

بکف از ساقی مستان می بی غش دارم

نوش و نیشم همه یکسان بود از بر تو عشق

آنچه آید ز غمش بر سر من خوش دارم